

طہری

- چند نقیضہ / فریدون تنکابنی
- تداعی معانی (۲۱) / عمران صلاحی
- بہ جهت انبساط خاطر (۳) / علی خزاعی فر
- ز تیغ ترجمہ / حسن لاهوتی

نقیضه در ادبیات کلاسیک ایران، تنها ناظر به شعر است. آن را چنین تعریف کرده‌اند: «بازگونه جواب گفتن شعر کسی را» (فرهنگ معین)

اما در «فرهنگ بزرگ سخن» (استاد حسن انوری) تعریف عام‌تری از آن آمده است: «اثر ادبی و علمی‌ای که به مقابله یا نظیره گویی یا، رد و تخطئه اثر دیگری ساخته شود.» در فرهنگ انگلیسی Collins Cobuld در تعریف پارودی آمده است: «نوشته‌ای، شعری، نمایشی، فیلمی یا قطعه موسیقی‌ای است که به تقلید از یک اثر هنری جدی، با سبکی مبالغه‌آمیز، ساخته می‌شود و آن را به تمسخر می‌گیرد و رونوشتی فکاهی یا طنزآمیز از آن ارائه می‌دهد.»

زنده یاد مهدی اخوان ثالث کتابی دارد به نام «نقیضه و نقیضه‌سازان» که پس از درگذشت او به چاپ رسیده است. به یاد او نقیضه یک بیت معروف را که اخوان خود سروده است، از آن کتاب می‌آورم:

ز هشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد
دلا دیوانه شو، دیوانگی هم عالمی دارد

مگر نوروز عالم بهر می هر کس غمی دارد
که بنگ ساده هم، گر باده نبود، عالمی دارد!

«مهدی اخوان ثالث»

البته منظور من تنها نظیره گویی و ارائه رونوشتی طنزآمیز بوده است و قصد تمسخر و تخطئه اثر اصلی را نداشته‌ام.

گفت معشوقی به عاشق کای فتی
گو کدامین شهر از آن‌ها خوشترست؟
هر کجا تو با من، من خوشدلم
تو به غربت دیده‌ای بس شهرها
گفت آن شهری که در وی دلبرست
گر بسود در قعر چاهی منزلم
«مولانا جلال‌الدین بلخی»

صف

گفت معشوقی به عاشق کای فتی
ای قرار جان شیرینم بگو
گفت عاشق: ای دلم برده ز کف
صبح فردا، دلبر، یادت نره
بعد از آنجا جانب دیگر شویم
مرغ گر چه دیر دیر و بد رسد
از صف صابون و کبریت و پنیر
گر چه صف دور و درازست و عظیم
«هر کجا تو با منی من خوشدلم»
بار دیگر در کجا بینم تو را؟
در کجا با من گذاری رانده و؟
بار دیگر بینمت در توی صف
و عده ما در صف شیر و کوره
در صف مرغ و صف روغن رویم
دست ما بر تخم آن شاید رسد
رفت نباید در صف سیگار تیر
ای خوشا با تو شدن در صف مقیم
گر چه باشد در ته صف منزلم.

سنگ پا و روزلب!

در گنجینه ادب پارسی، درباره هر موضوعی که به فکرتان برسد، شعری هست. شاعران ما، درباره هر چه فکرش را بکنید، شعر گفته‌اند. حتی درباره سنگ پا! هیچ تصور می‌کردید مولانا جلال‌الدین درباره سنگ پا شعر گفته باشد؟ این هم رباعی مولانا:

رشک آیدم از شانه و سنگ ای دلجو
 آن در سَر زلف تو چرا آویزد
 من هم که حسودی‌ام شده بود، این رباعی را دربارهٔ «پن کک» و «روژ» لب دلدار گفتم:
 رشک آیدم از پن کک و روژ لب تو
 این بر لب لعل تو چرا بوسه زند

تو قدر آب چه دانی...

سل المصانع ركباً تهيم فى الفلوات

«سعدی»

بیز همیشه پلو با برنج با سماتی!

شکوه از اسب

مركب از بهر راحتی باشد
 گوشت قطعاً بر استخوانش نیست
 بنده از اسب خویش در رنج است
 راست خواهی چو اسب شترنج است!

«سعدی»

شکوه از اتومبیل

«اتول» از بهر راحتی باشد
 هیچ جا جا برای پارکش نیست
 بنده از «بنز» خویش در رنج است
 پول بنزین او خودش گنج است!

تشنه دیدار

گر بدانی چه قدر دیدار توام

«صائب»

به سراغ آمده بود دلبر من دوش مرا
 گفت گرم است هوا، پاک شدم خیس عرق
 «خواهی آمد عرق‌آلود در آغوش مرا»
 رفت یکباره همه عقل و دل و هوش مرا
 بهترین چاره کار است یکی دوش مرا
 «خواهی آمد عرق‌آلود در آغوش مرا»

ساز زن کوچه و بازار

حافظ دگر چه می‌طلبی از نعیم دهر
 می می‌چشی و طرهٔ دلدار می‌کشی

ای آن که توی شهر تو هی ساز می زنی سازت چه خوش صداست، چه با ناز می زنی
توی کلاه تو، جلو پای تو، پر است از سکه های خرد، ولی باز می زنی
گاهی ترانه های قدیمی و گه جدید گه عود می نوازی و گه جاز می زنی
جانا دگر چه می طلبی از نعیم دهر می می زنی و بر «دونر»* ت گاز می زنی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی